



۲۰۱۶/۰۴/۰۷

م. اسحاق نگارگر

شعر و مدح ارباب قدرت

شعر باید ستایشگرانه و مبتنی بر مدح ارباب قدرت باشد و با شعارهای حاکم بر جامعه هماهنگی داشته باشد که شاعر خود را به جاه و جلال برساند و یا حقیقت را بدون رعایت خاطر ارباب قدرت با نیشی گزنده باید بیان کند که در اینصورت برای شاعر درد سر فراوان ایجاد میکند به همین دلیل در یک مرحله زندگی من بدین نتیجه رسیده بودم که شعر آن سان که دل میخواید محیطی آزاد کار دارد و بنابراین من این استعداد را در درون خود میکشتم و هرگز شعر نمی گویم.



به همین دلیل در مطبوعات رسمی و غیر رسمی آن روزگار چیزی از من به عنوان شعر و یا نگارش عادی به چاپ نرسید. اما در یازدهم جدی ۱۳۶۰ هجری شمسی من در زندان صدارت کوفته قلفی (۱) بودم و در بیرون از محیط کوچک کوفته قلفی من جشن تأسیس حزب دیموکراتیک خلق در جریان بود و من در همانجا احساس کردم که شعر فریاد درد یا خوشی شاعر است و اگر برایش دردی پیش آمده است از این درد فریاد می کشد، چنانکه در هنگام شادمانی هم غریو شادمانی خود را سر می دهد. من در همان روز که بالطبع در دهات دور کشور در نتیجه بمباران های روس ها مردان و زنان و کودکان بسیار گشته می شدند آن عهدهی را که با خود بسته بودم شکستم و بعد از هفت سال سکوت شعری را که در پایان می خوانید با چوب گوگرد بر روی کاغذ تشناب نوشتم. عنوان این شعر (سرودی برای مادر وطن) است و در پیشانی آن نقل قولی از باب دوم انجیل متی دیده می شود. امیدوارم در محیط متعصب امروز کسی مرا به جرم نقل قول از انجیل تکفیر نکند که من معتقد بوده ام و هنوز هم بر سر این اعتقاد استم که برای اجتناب از ایمان تقلیدی آدم وظیفه دارد که ادیان دیگر را نیز مطالعه کند.

بیدل چه زیبا می گوید:

نمی دانم چه سان از شرم نادانی برون آید

به زُنا آشنا ناگشته ایمانی که من دارم

بدبختانه ایمان تقلیدی همیشه آلوده با شرم نادانی است. این شعر را همان طور که سروده شده است با شما در میان می گذارم. در این شعر نیز برای صبح روشن و فاقه ابر های استبداد فکری آرزو برده می شود ولی بدبختانه هنوز هم ستاره آن صبح روشن در افق های دوردست می درخشد و ما پس از سی و سه سال گرفتار همان جنگ ها و

۱- کوفته قلفی صدارت یازدهم جدی ۱۳۶۰ هـ ش مطابق ۱۹۸۱ م ** جشن تأسیس حزب دیموکراتیک خلق

خونریزی‌ها استیم که بودیم اما بدون شک آن صبح روشن فراز می‌آید و سیلاب پیشرفت‌های جهان خس و خاشاک
 انباشته در مسیر بهبودی و بهروزی را با خود می‌برد. این شما و این هم آن شعر:
 «آوازی در رامه شنیده شد. گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و تسلی
 نمی‌پذیرد.» (انجیل متی باب دوم)

همی گفتم که تا اندیشه‌ها زنجیری زور است
 سخن چون بازوان روسپی بر گـردن دینار

** * **

شکسته شهپر خود تا که این شاهین گردو تاز
 به سان لعبتک بازیچه طفلان اجد خوان

** * **

چه سود از گریه بیهوده ام بر نعش آزادی
 مرا چون طبع سازش نیست با قدرت خدایا چون

** * **

همی گفتم گلوی نغمه ام را می فشارم تنگ
 درون سینه خود می‌گشتم ذوق نـوا خوان

** * **

ولی امشب دل من سخت توفانجوش فریاد است
 صدای خفته اندر سره ام ذوق فغان دارد

** * **

به گوش امشب صدای ناله ام از رامه می‌آید
 حنای خون به پای خویشتن مستانه می‌بندند

** * **

تنت در خون و آتش غرق شد ای بینوا مادر
 مگر خشکید اشک تو که اندر ماتم فرزند

** * **

چه کس آخر تسلی می‌تواند داد مادر را
 گُل امید صد بیچاره مادر می‌شود پر پر

** * **

درون سینه تو آتش فریاد می‌سوزد
 به غیر از دست و پای گشتگان چیزی نمی‌بینی

** * **

بهشت سبز تو بازیچه تاراج و غارت شد
 به حرف مفت آزادی فریب می‌دهند هیئات

** * **

اسیر خسته در زنجیر را آزاد می گویند
به افسون طلسم خیره چشمی شاد می گویند

*** **

در این حمام خون تو سخن از داد می گویند
دل خونین صدها مادر بیچاره را هر سو

نه مردی تا که رسوا سازد این نیرنگِ دوران را
نه یاری تا که راند زاغ مستِ خانه ویران را

*** **

نه دستی تا که پاک از رخ کند "اشک خراسان" را^۲)
به خون آغشته منقار نواسنجان این گلشن

به خاک اما نخواهد خورد هرگز تیر این گلشن
فرو می پاشد آخر حلقه زنجیر این گلشن

*** **

نبات "عز و قبیاق"^۳) است دامنگیر این گلشن
اگرچه مست و مغرورند رندان قدح پیمای

که در پایان شب خندد طلوع جامه زر دوزی
بسوزد خانه صیاد هم ز آهی جگر سوزی

*** **

همی آرد پیام صبح روشن را صبا روزی
سیوی ماست مالامال زهر بی کسی اما

نگارگر



۲- " اشک خراسان" اشاره است به قصیده معروف انوری به همین عنوان
۳- "نبات عز و قبیاق" اشاره است به شعر حکیم ناصر خسرو قبادیانی که گفت:
(نبات پُر بلا عَز است و قبیاق ** که رُستتند بر اطراف جیحون)